

تحلیل روایتی از تاریخ و صاف (قتل سید عمادالدین)^۱

ذوالفقار رهنمای خرمی

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم سبزوار

چکیده:

در این مقاله نمایی از یک حادثه سیاسی در شیراز قرن هفتم به نمایش گذاشته شده و از نگاه تحلیلی مورد بازبینی قرار گرفته است.

با توجه به آنکه در آغازین نمونه از کارهای تاریخی معاصر، غیر تحلیلی بودن تاریخ‌نویسی در گذشته، مطرح شده است، نویسنده سعی در اثبات آن دارد که، در صورت روایی بودن تاریخ گذشته نیز، می‌توان به تحلیل دست یافت؛ به عبارتی، چرایی بسیاری از حوادث در لابه‌لای نوشته‌های تاریخی یافت می‌شود.

متن‌شناسی تاریخ و صاف، برای ورود به بحث الزامی بود؛ در نتیجه، در بخشی از مقاله، طرح شناسنامه کتاب مورد توجه نگارنده قرار گرفت.

هسته اصلی بحث ما، قتل سیاسی سید عمادالدین است. صیف‌بندی نیروهای سیاسی شیراز در نیمه دوم قرن هفتم، تابعی است از صیف‌بندی سیاسی تبریز یا اقتدار سیاسی تبریز.

مقاطع کاران دارای نفوذ در شیراز، به پشت‌گرمی حامیان خود در دارالملک تبریز، عمل می‌کردند؛ در نتیجه، ما سعی کرده‌ایم ابتدا پیش‌زمینه‌های قتل سید عمادالدین را در این مقاله روشن کنیم و بعد اصل گزارش را بیاوریم.

حوادث پس از مرگ سید عمادالدین عبرت‌ها و آموزه‌های بسیاری را به همراه داشت. تا

جایی که ممکن بود، در ضمن مقاله، بحث را دنبال کرده‌ایم و، در مواردی که به قصد کوتاه نویسی این امر میسر نشد، مطالب لازم در توضیحات آمده است. می‌توان نتیجه گرفت که تنها حسن پیرنیا یا مشیرالدوله نبود که به "بود تاریخی گذشته ایران پرداخت". بسیاری از آثار تاریخی - از جمله کتاب تاریخ و صاف - با نگاهی دقیق و علمی و تجلیلی به بود تاریخی گذشته پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی: متن‌شناسی و صاف، ابش، عمادالدین، تحلیل و صاف.

مقدمه

دانشجویان علوم انسانی - به‌ویژه دانشجویان تاریخ، زبان و ادبیات فارسی و... - در جمع بین سه موضوع دچار سردرگمی می‌شوند: ۱ - بی‌بهره بودن ایرانیان قبل از اسلام - و تا مدتی پس از اسلام - از تاریخ‌نویسی^۲ - تاریخ‌نویسی مبتنی بر حق و باطل مطلق و ۳ - تقسیم و مقابله همه نوشته‌های تاریخی قبل از دوران معاصر به عنوان تاریخ محض. در این مقاله نگارنده قصد ندارد به هر سه موضوع پردازد؛ بلکه پرداختن به موضوع سوم در حوصله این مقاله خواهد گنجید.

آنچه تحت عنوان سنت یا داوری نام گرفته است، یک فرد و یا جمع زیاد و یا یک نسل را وادار می‌کند تا داوری واحدی را درباره یک موضوع داشته باشند (پل ریکور، ص ۲۹) در حالی که، به تناسب تحولات سیاسی و تاریخی، پایه‌های داوری و حتی تحلیل سیاسی، فرهنگی و ادبی دگرگون می‌شود.

پیشینه طرح تاریخ محض در مقابل تاریخ تمدن در تحقیقات تاریخی و ادبی ایرانیان به دهه دوم حکومت پهلوی اول مربوط می‌شود. بهتر است نوشته حسن پیرنیا را در مقدمه کتاب تاریخ ایران باستان بخوانیم:

از نیم قرن به این طرف، در میان علمای علم تاریخ این عقیده قوت گرفت که ذکر وقایع تاریخی

و شمردن نام سلاطین و رجال به تنهایی کافی نیست؛ بلکه برای شناختن ملتی، اوضاع مدنی او را باید دانست... بعضی از مصنفین به اندازه‌ای به این موضوع اهمیت داده‌اند که در کتب راجعه به تاریخ، ذکر بعضی از این نوع اطلاعات را بر ذکر وقایع و نام پادشاهان و رجال، یعنی قسمت تاریخ مدنی را بر قسمت تاریخ محض، مقدم داشته‌اند (پیرنیا، مقدمه؛ و آیین‌پور، ص ۸۳).
محتوای سخن پیرنیا این است که در کارهای تاریخی گذشتگان، جای بحث کردن از تاریخ تمدن و، به عبارتی، نمایاندن ایران قدیم - چنانکه بود - (آیین‌پور، ص ۸۳) خالی بوده است.^۳

هسته اصلی بحث ما در این مقاله، گزارشی از یک قتل سیاسی است؛ قتل سید عمادالدین در شهر شیراز و در نیمه دوم قرن هفتم هجری. کسانی که با تاریخ وصاف آشنایی دارند، می‌دانند که این بحث بخش کوچکی از مطالعه وصاف‌الحضرة درباره حالات فارس و شیراز می‌باشد.

در این گزارش، علاوه بر روشن کردن محتوای گزارش تاریخی، می‌خواهیم بر روش‌مندی وصاف‌الحضرة در تاریخ‌نویسی اشاره کنیم و، خلاصه، هدف نگارنده آن است که به زمینه‌های پیشین و نتایج پسین قتل سید عمادالدین اشاراتی داشته باشد.

تاریخ چیست؟ درست است که جاحظ و سیوطی علم تاریخ را علمی درباری دانسته‌اند (کلیمان، ص ۴۸) ولی این تعریف به نوع وابستگی مورخ به دستگاه سیاسی مربوط می‌شود. ما تاریخ را به معنی دقیق - اگر روایت تلقی کرده‌ایم - به معنی نقل حوادث تاریخی در نظر گرفته‌ایم؛ چرا که هر روایت، چون پی‌رفتی زمانمند، ثبت سخن است. (احمدی، ص ۲۴۰).

رعایت زمانمندی ثبت سخن، بسیاری از دلایل و عوامل وقوع حوادث تاریخی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد؛ و این نکته‌ای است که در تاریخ وصاف به چشم می‌خورد. در نگاهی دیگر، در ظرف روزگار همه چیز آزموده می‌شود و چون روزگار آزمودنی‌ها را بنویسند، به آن تاریخ گویند؛ یعنی ماه و روز آن‌ها (آزمودنی‌ها) را

بنگارتند. (حسینی فسائی، ص ۱۶۷)

از میان یادداشت‌هایی که تهیه کرده‌ام، وجه شباهت محتوایی دو یادداشت برای نگارنده جای تأمل دارد. این دو یادداشت را در پی هم می‌آوریم و داوری را به خواننده می‌سپاریم: چه... مقبل مدرک، از مطالعه علم تواریخ و تطّلع بر مقدمات و مقامات امم سالفه و نمونه‌های تأثیر اجرام علوی و آثار حوادث عالم سفلی، مهذب عقل و مجرب نفس گردد (وصاف، ص ۸).^۴

تاریخ تنها بیانگر ادراک شخص از اندیشه مطلق ابدی بر حسب قوانین فوق مادی و مبتنی بر منطق محض است. به نحوی که روند مورد بحث به جای خلق هرچیز تازه‌ای، اجباراً به یک غایت مقدر منتهی می‌شود. (گوردن چایلد، ص ۱۱۰)

نهایت اینکه ما حتی در این حوزه‌ها [حوزه‌های علم تجربی و قابل پیش‌بینی]^۵ نیز سرانجام به چیزی غیر قابل محاسبه و پیش‌بینی و کنترل برمی‌خوریم که ممکن است اسم آن را بخت و اتفاق بگذاریم. (گوردن چایلد، ص ۱۳)

شناسنامه تاریخ و صاف

برای شناخت هر اثر، آگاهی و آشنایی با موارد زیر ضروری است:

الف - دوره تاریخی خلق اثر

ب - دوره سیاسی خلق اثر

ج - نویسنده

د - محتوا

هدستیک اثر

قصدها در این مقاله، بازگویی و شرح تمام موارد یاد شده نیست ولی، ضمن سه عنوان، مطلب را دنبال می‌کنیم:

وصاف کیست؟

ادیب شهاب‌الدین عبدالله شیرازی، نامور به وصاف‌الحضره، در حدود ۶۶۳ در شیراز تولد یافته است. (اقبال، ص ۴۸۷) پدرش، عزالدین فضل‌الله، در ۶۹۸ در قحطی فارس فوت کرد^۱ و وصاف در این دوران از مأموران تحصیل مال در این مملکت بود (اقبال، ص ۴۸۷).

به نوشته قزوینی، او معاصر رشیدالدین فضل‌الله و پسرش، خواجه غیاث‌الدین محمد، و از خواص و وابستگان دستگاه خواجه رشیدالدین بوده و، در دولت مغول، در دیوان استیفا^۲ مستخدم بوده است (قزوینی، مقدمه جهانگشا). او شعر می‌سرود. نام شاعرانه او شرف بود. از پایان زندگی او همین قدر اطلاع در دست است که، در صفحه ۷۰۲ جلد اول، کتاب خود (تاریخ وصاف) را به غازان خان و، در صفحه ۷۱۲ جلد دیگر، کتاب را به اولجایتو عرضه داشته است. (بهار، ج ۳، ص ۱۰۳) او را فاضلی طراز اول از معاصران و متحدان دولت مغول دانسته‌اند که توانسته است حوادث عهد مغول تا سال ۷۲۸ را به قلم بیاورد.

محتوای تاریخ وصاف چیست؟

سرزمین ایران دز مسیر حوادث تاریخی، پیوسته موج ساز، موج نواز و یا موج‌انداز حوادث تاریخی بوده است. در میان همه کشمکش‌های تاریخی، حادثه مغول جانسوزترین حادثه تاریخ را روزگار حاضر شناخته شده است. درست است که آتش خشم تبار تاتار تر و خشک سرزمین‌های شرق تا غرب دنیای اسلام و تا چین و ماچین را درنوردید ولی، در میان آن تلاطم امواج فتنه، وطن ما بیش از همه سرزمین‌ها آسیب دید. (قزوینی، مقدمه جهانگشا)

پیوند زبان فارسی با علوم گوناگون و شعبه مخصوصی از ادبیات - یعنی فن تاریخ - در عهد مغول رواجی تمام گرفت و ترقی نمود و به قول قزوینی:

کتاب نفیسه از بهترین کتب تاریخیه که تاکنون به زبان پارسی نوشته شده است، در آن [فن] تألیف شد. (قزوینی، مقدمه جهانگشا)

از سه کتاب تاریخی مربوط به عهد مغول، تاریخ و صاف^۸ از جایگاه برتری برخوردار است. این کتاب در سنجش با محتوای تاریخ جهانگشای جوینی، مباحث تاریخی بعد از جهانگشا را ادامه داده است. حوادث نقل شده در تاریخ جهانگشا به سال ۶۵۵ پایان می‌پذیرد^۹، ولی تاریخ و صاف روایت تاریخ را از سال‌های ۶۵۶ شروع می‌کند و به سال ۷۲۸ به پایان می‌رساند. (قزوینی، مقدمه جهانگشا).

اهمیت تاریخ و صاف به جایگاه سیاسی نویسنده این اثر مربوط می‌شود. شهاب‌الدین عبدالله در غالب وقایع مهمی که در کتاب ارزشمند خود آورده است، یا خود حاضر و ناظر بوده است و یا بدون واسطه از بزرگان و سران دولت مغول شنیده است. (قزوینی، مقدمه جهانگشا)

نویسنده برجسته دستگاه وزارتت خواجه رشیدالدین فضل‌الله، در ارزیابی دکتر ریو، از چند زاویه مورد ارزیابی قرار گرفته است. برون می‌نویسد:

این تاریخ به طوری که دکتر ریو به خوبی تحقیق کرده است، عبارت است از مشروح مستند به اسنادی که از دوره مهم عصر نویسنده [قرن هفتم تا نیمه اول قرن هشتم] بیان وقایع نموده است، لیکن از قدر و قیمت فراوان آن کتاب تا حدی به واسطه نقصان انتظام و اسلوب در ترتیب آن و همچنین انشاء متکلفانه و اطناب ملال‌انگیز کاسته است و متأسفانه، اسلوب آن^{۱۰} سرمشق دیگران شده، سبک نامطلوبی در تألیفات مورخان ادوار بعد به ظهور آورده است. (برون، ص ۹۳).

تاریخ و صاف از نگاه متن

آمیزش زبان فارسی با عربی و جهت‌یابی گونه زبان فارسی به سوی گونه ادبی، به چند مفهومی و پرمایگی زبان انجامید؛ به طوری که بعضی معتقدند رابطه یک به یکی میان

واژه و معنی وجود ندارد و همین سرچشمهٔ بدفهمی است اما، در عین حال، منشأ پرمایگی زبان را نیز باید از همین زاویه دانست؛ زیرا می‌توان با وسعت معنایی هر واژه بازی کرد. (ریکور، ص ۳۲)

اگر بپذیریم که کارکرد ادبی زبان یا شعر، پهنه و گسترهٔ زبان را پاس می‌دارد، نقد جانانه‌ای از نزول زبان در حد یک ارتباط ساده، قابل توجه است؛ چرا که مهمترین خطر در فرهنگ امروزی ما، گونه‌ای تقلیل زبان به ارتباط در نازلترین سطح یا تبدیل آن به ابزار ماهرانه بر چیزها و آدم‌ها می‌باشد. زبان که به ابزار تبدیل شود، دیگر پیش نخواهد رفت و، به عبارتی، ابزاری شدن زبان خطرناک‌ترین گرایش فرهنگ زبان ما است. (ریکور، ص ۳۱)

درست است که از نظر ما علم تاریخ و یا فلسفه با زبان ادب آمیخته شده است و رهیافت به دنیای معنی، لازمهٔ گذر از دنیای متن و ادبیات است، اما در یک سنجش، ارسطو شعر و سخن ادبی را از سخن تاریخی و فلسفی برتر دانسته است؛ زیرا شعر و سخن ادبی از آنچه می‌تواند رخ دهد، می‌گوید، و تاریخ از آنچه به‌راستی رخ داده است. ادبیات از امر کلی حکایت می‌کند و تاریخ از امر جزئی. ارسطو تأکید می‌کند که مقصودش از امر کلی این است که در تراژدی یا کمدی، کنش‌ها به ضرورت داستان رخ می‌دهند. (ارسطو، ص ۴۷ و ۴۸)

گذر از لایه‌های ادبی متن تاریخ و وصاف و رهیافت به زبان، درحقیقت، اصل مهم پدیدارشناسی را تأیید می‌کند. پدیدارشناسی در متنی مثل تاریخ و وصاف دو اصل را می‌تواند دنبال کند:

۱- روشن کردن متن؛

۲- توضیح دادن.

روشن کردن یک اثر ادبی همان شناخت ساختار درونی متن و مشاهدهٔ این است که چگونه رمزگان متفاوت و ساختارهای زیرین گوناگون پیام اثر را به همراه دارند.

توضیح دادن متن، یعنی پی‌جویی سه اصل مهم در متن: ۱- معلوم کردن نسبت متن با مؤلف ۲- تصویر کردن مخاطبان در زمان و بر زمان و ۳- شرح دادن جهان واقع مورخ، ادیب و شاعر. (ریکور، ص ۲۸)

تفاوت میان کار شهاب‌الدین عبدالله در تاریخ و صاف با اصول پدیدارشناسی متن، در داوری است. پدیدارشناسی متن در امر داوری حوادث سکوت می‌کند و قصدش ایجاد آزمون داوری برای مخاطب یا خواننده است، ولی مورخی چون و صاف الحضره در جای‌جای تاریخ خود به داوری در مقابل افراد و حوادث می‌پردازد.^{۱۱}

برداشت دیگر ما، از نگاه متنی به تاریخ و صاف، سیر تحول نثر فارسی است. از یک نظر، نثر فارسی گام‌های آغازین را در سرای ساده‌نویسی برداشت، ولی به پله‌های کمال خود دست یافت و میل و توجه خاص نویسندگان فارسی زبان بر این قرار گرفت که این سیر تکاملی متوقف نماند و تحقق بخشیدن بدان را در الگو قرار دادن نثرهای فنی و مصنوع و متکلف ادب عرب دنبال کردند. (یزدگردی، ص ۲)

دو اظهار نظر، یکی مربوط به ملک‌الشعرا بهار است و دیگری قزوینی. انتقاد شدید بهار از نثر متکلف (بهار، ص ۱۴۵) اگر برای بعضی از هم‌ردیف‌های بهار معنی دار بود، نظر قزوینی درباره نثر تاریخ و صاف مورد تأمل است. قزوینی می‌نویسد:

بدبختانه، فرط مصنوعیت عبارت و شدت تکلف در انشاء، کتاب و کثرت ثقیف مصنف به‌مراعات جانب لفظ دائماً و اهمال جانب معنی مستمراً تا درجه‌ای از اهمیت کتاب نسبت به آندوی دیگر [جامع‌التواریخ و جهانگشا] کاسته است (قزوینی، مقدمه جهانگشا).

قتل سیاسی سید

در بحث پیشین یادآور شدیم که هسته اصلی بحث، گزارش و صاف از قتل سید غمادالدین است. در این گزارش روایت‌گونه، کار پژوهشگر، برجسته کردن دلایل و عوامل حوادث است. درک درست و منطقی امری از حوادث، ممکن است با آنچه

که در ذهن تاریخ‌نگار اصلی ما بوده است، تفاوت داشته باشد. اصل مهم، سبک تحلیلی تاریخ‌وصاف است؛ که خواننده علت‌جو را به پاسخ‌های لازم می‌رساند.

نکته مهم در گزارش این حادثه، چندسویگی‌هایی است که خواننده با آن روبرو است. به بعضی از موارد آن اشاره می‌کنیم: گرفتن حکم حکومتی شیراز از دست سلطان احمد توسط ابش خاتون؛ سقوط سلطان احمد و تسلط ارغون در مرکز حکومتی تبریز؛ گرفتار شدن خواجه نظام‌الدین در زندان سید عمادالدین؛ سید عمادالدین در حبس خواجه نظام‌الدین؛ گرفتن حکم حکومتی شیراز توسط سید؛ ابش خاتون و چاره‌اندیشی در مقابل سید عمادالدین؛ علت قتل جمال‌الدین، پس‌عم سید عمادالدین در شیراز و...^{۱۲}

خواننده تاریخ و صاف گزاره‌هایی برجسته از حوادث را دریافت می‌کند و نویسنده نیز، در همه جای گزاره‌های تاریخی، خود، به دلایل و عوامل حوادث نمی‌پردازد، ولی کشف کنش‌های آشکار و پنهان کارگزاران سیاسی شیراز و تبریز، حوادث و وقوع آن‌ها را منطقی جلوه می‌دهد.^{۱۳}

قتل سید عمادالدین پیش‌زمینه‌ها و پس‌نتیجه‌هایی به همراه داشت. برای پی‌جویی منطقی بحث به پیش‌زمینه‌های وقوع قتل سید اشاره می‌کنیم.

۱- اقتدار ابش

دست‌یابی به علت قتل سید عمادالدین بدون مطالعه و شناخت ابش خاتون، ممکن نیست. بعد از مرگ سلجوق شاه (از دودمان اتابکان سلغری) مردی نمانده بود تا وارث اتابکی فارس شود. فقط دو دختر اتابک سعد بن ابی‌بکر، ابش خاتون و خواهرش، باقی مانده بودند. مردم شیراز ابش خاتون را به اتابکی برداشتند. الجایتون نیز اتابکی او را تصدیق کرد. (اقبال، ص ۳۹۱)

هلاکو در ۶۶۳ پس از اتابکی یافتن ابش، او را به عقد منگو تیمور درآورد. با این کار حکومت اتابکان در عمل منقرض شد. (صفا، ج ۳، ص ۱۸)؛ چراکه هلاکونیز به

قصد سیاسی تن به چنین ازدواجی داد.

پس از مرگ منگو تیمور، ابش خاتون به شیراز بازگشت و حکومت آنجا را به دست گرفت. (میرخوانده، ص ۱۷۷)

به نوشته عباس اقبال آشتیانی، اهالی شیراز به سابقه نیکونامی اتابکان سلغوری از او استقبال شایان نمودند و تا یک ماه در جشن و شادی بودند و... (اقبال، ص ۳۹۴)

یکی از جلوه‌های درگیری سیاسی ابش با نماینده آباقاخان (انکیانو) را نمی‌توان نادیده گرفت. کشته شدن کلچه، نماینده ابش، به دست انکیانو و اعتراض ابش - و به ظاهر سکوت بعد از اعتراض - در نهایت منجر به عزل انکیانو و آمدن سوغونباج به شیراز گردید. حاج میرزا حسن فسایی به نقل از صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳ تاریخ و صاف حوادث سال ۶۶۷ را این‌گونه روایت می‌کند:

امیر انکیانو به امارت و حکومت کلی نواحی فارس منصوب گشت و مردی بزرگ، مال‌اندوز و ستم‌سوز بود و مالی استوار داشت و بعد از اطلاع بر امورات کلیه و جزئیه مملکت فارس کلچه را که نایب دیوان اتابک ابش خاتون بود، گرفته، حبس نمود، غلامان اتابک و مردمان شهری برای خلاصی کلچه برگرد خانه انکیانو ازدحام کرده، کلچه را مطالبه می‌نمودند و امیر انکیانو، خوابیدن این فتنه را در انداختن سر کلچه دانست، سر او را بریده، از پشت‌بام در میان ازدحام انداخته و مردم را متفرق داشت و اتابک ابش خاتون که خود را به ارث و استحقاق مالک زمان فارس می‌دانست، از امیر انکیانو مؤاخذه نمود. انکیانو فرمان شاهی را به مهر ایلخان آباقاخان در کشتن کلچه اظهار داشت. اتابک ابش خاتون ساکت و ساکن گشت. (حسینی فسایی،

ص ۲۶۸)

اگر تقسیم قدرت داخل شهر شیراز را به تبع تقسیم قدرت تبریز بدانیم، می‌توان ابش را جزء دار و دسته سلطان احمد، و سید عمادالدین را جزء مجموعه ارغونی به حساب آورد؛ و نیز به اندازه‌ای که الجای خاتون حامی ابش در دستگاره قدرت تبریز بود، بوقا از سید عمادالدین حمایت می‌کرد. در هر صورت، همین قدرت که ابش به عنوان عروس

خان شناخته شده بود، از قدرت ویژه‌ای برخوردار بود. همین اقتدار سیاسی و اقتصادی بود که وصاف می‌نویسد:

[ابش] تمامت خواص و عوام شیراز را از جریده بندگان درم خریده می‌پنداشت و ملوک را بلکه موروثی می‌انگاشت. از اصول مال نیز مبالغ خرج کرد و حقیقت اریحیت طبع پادشاهانه و مساحت نفس ملکانه او تا حدی بود که اگر حاصلات بحر و بر فارس را در یک روز بر زائر و سائل قسمت فرمودی، هنوز مستحقر و مستهجن شمردی. (وصاف، ج ۲، ص ۲۲)

حاصل این‌گونه پرخشش چه بود؟ نگارنده تاریخ وصاف با یک عبارت جایگاه متزلزل ابش در تبریز را این‌گونه بیان می‌کند:

بدین موجبات وجوهی کمتر به خزانه رسید. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۲)

اصطلاح مقاطعه کاری در ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه عهد مغول، معنی دار است. از جمله کسانی که در زمان تقسیم فارس توسط سلطان احمد به چند بلوک به مقام مقاطعه کاری رسیدند، سید عمادالدین بود؛ اما وی رقیب پرقدرتی چون ملک شمس‌الدین و خواجه نظام‌الدین را در کنار خویش داشت. محبوس شدن سید به دست خواجه نظام‌الدین - و یا زندانی شدن خواجه نظام‌الدین به دست سید عمادالدین - حکایت از رقابت سیاسی مقاطعه کاران دارد. مفهوم عملی مقاطعه کاری تعهدی بود که خواجهگان در مقابل، تبریز به عهده می‌گرفتند تا در سال مبلغی را بپردازند. لازمه خوش خدمتی و نزدیکی به مرکز سیاسی تبریز آن بود که هر کدام مبلغ بیشتری را تعهد کنند و بپردازند؛ پس آنچه اتفاق می‌افتاد، نزاع سیاسی نیروهای محلی چون ابش و خواجهگان تحت نفوذ آن‌ها بود.

سید و نیابت ارغون در شیراز

جنگ بین سلطان احمد و شاهزاده ارغون با تسلط ارغون پایان یافت و سلطنت به ارغون خان رسید. بوقه، تنها مدافع سید عمادالدین، از نیکی‌های او در نزد ارغون سخن راند و -

به قول وصاف - شمائل و "شهامت او [سید] ایلخان را خوش آمد." (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۲) سید، پس از نزدیکی به ارغون، از وضع و حال اتابک ابش و دار و دسته او در شیراز گزارش داد؛ در نتیجه،

از حکم برلیغ حکومت کلی شیراز از بحر و بر بی معارض و مشارکت به وی تفویض رفت و دواعی رتن و فتن و مناخج حل و عقد به صوابدید او منوط گشت و نصب و صرف امراء حشم به مصلحت جویی سید موقوف... [شد] و... برلیغ شد که اتابک در حال که بر مضمون احکام واقف گردد؛ عزم توجه بصوب حضرت مصمم گرداند و هیچ تعلق به جزویات و کلیات امور نسازد... (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۲).

از متن وصاف دریافت می شود که:

- ۱ - حکم حکومت شیراز به نام سید عمادالدین نوشته شد؛
 - ۲ - سید عمادالدین بدون اینکه کسی با او معارضه کند و یا در حکومت شریک باشد، حق یافت حکومت شیراز را اداره کند؛
 - ۳ - انتخاب و یا عزل امراء حکومتی تنها به صلاحدید سید عمادالدین انجام خواهد شد؛
 - ۴ - در حکم حکومتی سید عمادالدین آمده است که ابش خاتون به محض اطلاع از محتوای حکم، تابع سید عمادالدین شود و در هیچ یک از امور جزئی و کلی حق دخالت نداشته باشد.
- با این حکم حکومتی، ابش خاتون و دار و دسته اش، چه راهی را پیش گرفتند؟ راه حل را در چه کاری دیدند؟ و عاقبت کار چه شد؟

سید، شمشیر و محضر^{۱۴}

رفت و آمدها و تحریکات اطرافیان ابش، در مجموع، کار را به جایی رسانید که بگویند گناهان سید تنها با شمشیر پاک شدنی است. گزارش وصاف چنین است:

خلاصه تقریر و صفاوه تدبیر آنکه تقویم معوج مزاج و تصحیح سقیم معتقد او را جز به معالجت السیف ماحی الذنوب^{۱۵} صورت نیندد (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۴).
اما تنها شمشیر کافی نیست، محضر هم باید نوشت. در محضر چه باید بنویسند؟ در محضر بنویسند که:

- ۱ - عمادالدین علوی و در حق مردم بدانندیش بود؛
- ۲ - او به قصد فریب عوام و خواص مردم قدرت را تصاحب کرده بود؛
- ۳ - در آمدهای سرزمین شیراز را در اختیار خواص از اربابان قرار می داد؛
- ۴ - برای بقای حکومت فارس طوایف و تبارهای اهالی موافقت کردند که او را به قتل آورند؛

۵ - خراب کردن ملک و سرزمین به خاطر وجود یک نفر با عقل سازگاری ندارد.
آنچه شهاب الدین عبدالله آن را محضر مزور نامیده است، توسط حکام و امیران و ارکان دولت اتابکی امضاء شد؛ اگرچه عاقبت کار این جماعت را از این عبارت و وصاف می توان دریافت.

هرچند نازکی یاساء^{۱۶} و باریکی کار مغول بر اتابک پوشیده نبود. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۴)
با نوشته شدن محضر، فرمان قتل سید عمادالدین صادر شد. تحلیل و صاف این است که ابش پیش قدم در این کار نبود، بلکه کار محضر نویسان را تأیید کرد:
او نیز بدان [قتل سید] رضا داد. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۴)

شیراز در سال ۶۸۳

در بیست و دوم رمضان ۶۸۳ سید عمادالدین، با اهداف سیاسی، نماز عید را در شهر برگزار کرد. از این تاریخ تا بیست و یکم شوال همان سال، یک ماه نگذشت که قتل سید عمادالدین اتفاق افتاد. درگیری دو جریان ارغونی و احمدی، توسط ابش و دار و دسته اش از یک طرف، و سید عمادالدین و دار و دسته اش از طرف دیگر، چه سرنوشتی

را برای مردم شیراز رقم زد؟ در جنگ قدرت بین این دو جریان چه نفعی به مردم رسید؟ دشمنی و کینه آن دو به جایی رسید که سید دستور داد ضیافت نماز عیدانه برگزار کنند و در حومه شهر شیراز منبر نهادند و نماز عید را به جا آورد؛ ولی آن روز اتابک و یارانش به نمازگاه حاضر نشدند. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۳) ایش، اگرچه در مراسم نماز عید حاضر نشد، ولی انتظار داشت سید عمادالدین برای حفظ حرمت سلطنت به خدمت ایش خاتون رود؛ اما انجام نشد. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۳)

حاصل خشم و اشک زنانه چنان شد که رفتار غیردوستانه و فراوانی غرور سید را در نظر ایش بیش از اندازه تصویر کردند و به او القا کردند که سید عمادالدین که باشد که بتواند چنین جسارتی را در حضور پادشاه انجام دهد! (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۳).

راهکار سید برای ایش

شیراز این دوران گرفتار دو حاکم شده بود. هردو برای از صحنه به دزد کردن دیگری تلاش می کردند. سید یک بار پیشنهادی را برای خلاصی یافتن از ایش مطرح کرد؛ که واقعاً زیرکانه بود. گویی پشت گرمی سید عمادالدین به دستگاه ایلخانی به اندازه ای بود که - به تعبیر وصاف - سید به سخنان دلسوزانه اطرافیان خود توجهی نداشت و پنبه غفلت از گوش خود بیرون نمی کرد و سرمه تنبه در دیده تدر نمی کشید. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۴).

در همین زمان که دو طرف رشته های همدیگر را پنبه می کردند، خبر رسید که در کرمان لشکر تکو دار را دیده اند. در مقابل چنین خطری، که هردو را تهدید می کرد، سید به خدمت اتابک ایش پیغام فرستاد که آوازه حرکت یاغیان به گوش می رسد و ما باید مردم و لشکریان را برای دفاع و جنگ آماده کنیم. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۵)

اما راه حل سید معنی دار است؛

باید که اتابک بقلعه اصطخر رود و فارغ البال آنجا اقامت فرماید تا ما از این مصلحت فارغ البال

شویم و این شاغل از میان برداریم. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۵)

با توجه به حادثه‌ای که پس از موافقت ابش در مقابل پیشنهاد سید اتفاق افتاد، نشان می‌دهد که پاسخ ابش نیز زیرکانه بوده است. ابش با خودش گفت:

اتابک عمادالدین ما را در قلعه محبوس خواهد داشت. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۵)

در عین حال جواب فرستاد که ترتیب مایحتاج کند و اسباب مورد نیاز را آماده کند تا شاه بر قلعه رود و ماه بر ذروه... (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۵)

از دست «اوباش» به خدا پناه می‌جوییم!

حادثه‌ای که بدان اشاره کردیم، به صورت پنهانی دنبال می‌شود؛ چرا که، در قتل سید، ابش و یاران نزدیکش دخالت مستقیم نداشتند. ببینیم حادثه قتل سید چگونه اتفاق افتاد: در سیاق این امور [آماده کردن امکانات لازم برای رفتن ابش به قلعه اصطخر] سید روزی از پیش بخانه مراجعت می‌کرد و کوبه عظیم از فرسان و رجاله با وی در میان اسواق، معدودی چند از مالیک اتابکی بوی رسیدند و گفت [گفتند] فرمان بر آن وجه است که مبارگاه شاهنشاهی حاضر شوی. چون سخن نه بر سنت ادب شنود، جوابی خشن گفت، مقدم ایشان [بندگان اتابکی] در وی آویخت! بصر قوت هر دو از مرکوب جداگشتند (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۵).

... و رجاله از پیش روان، تمامت چون سیماب در زمین متفرق شدند... در حال سر او را بزبان تیغ خونخوار جدا کردند و تن نازنین را که جان مروت و حمیت بود، برهنه در میان خاک و خون بگذاشتند. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۵)

دعای وصاف در ادامه سخن از دست کسانی است که غوام انعام‌وش و اوباش‌اند و، به تعبیر او، چنین جماعتی، اگر اجتماع کنند، غالب خواهند شد و، اگر متفرق باشند، شناخته نمی‌شوند؛ پس، همه ما از دست این جماعت به خدا پناه می‌بریم! چرا که همین‌ها با طبل و علم و شادی‌کنان، دسته‌دسته رفتند و پیروزی ابش را تبریک گفتند!

پس از قتل سید

سنت‌های تاریخی را در کشمکش‌های سیاسی نمی‌توان نادیده گرفت. ابش خاتون توانسته بود مانع اصلی را از سرراه خود بردارد. می‌توان پیش‌بینی کرد که وی برای مردم چه خواهد گفت؟

۱- خلاقیت در امان خدا

عین عبارت و صاف چنین است:

پس تأمین خلاقیت را در شهر ندا کردند که چون عمادالدین علوی توفیرات نابوده را التزام نموده بود ممالک خراب بود و رعایا مستأصل خواست شد؛ او را از دست برگرفیم! (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۶)

در متن و صاف به روشنی دریافت می‌شود که سیدگوشی برای مردم بوده است. در متن و صاف آمده است که سید عمادالدین در آمد نابوده شهر شیراز را تعهد کرده بود. در متن آمده است که ممالک از دست سید خراب بود و رعایا از دست او آشفته حال بودند. پس او را به خاطر مردم ساقط کردیم! اما وظیفه مردم چیست؟

باید که هرکس به مصلحت خود مشغول و دور از فضول باشند!! (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۶)

۲- سوگنامه و صاف

شهاب‌الدین عبدالله شیرازی ادیب بود و شاعر؛ روح لطیف و شاعرانه او اگر در مقابل حوادث خونبار جریحه‌دار شود، جزای سنگینی نیست؛ ولی خواننده در مسیر مستطافه روایت و واکنش او را در مقابل ریاکاران دون‌صفت می‌بیند. آن‌ها که از دست سید عمادالدین نان و نمک خورده بودند، چه زود بدو پشت کردند. در عین حال، درباره مرثیه‌های و صاف درباره سید عمادالدین - و نیز در مرگ ابش - باید کمی تأمل کرد. در داوری نهایی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که واقع‌گویی و واقع‌نویسی تاریخ‌نگار ما قابل

تردید نیست، ولی داوری او درباره سید عمادالدین انسانی تر و هواخواهانه تر است؛ چرا که نوشت:

تیر تزویر وشاه در خدمت شاه به هدف عدوان پیوست و روح سید بغرف جنان. (وصاف، ج

۲، ص ۲۱۶)

تاریخ نگار ما، در چند بیت عربی و در یک دوبیتی فارسی، احساسات خود را نسبت به سید عمادالدین ابراز داشته است. ترجمه عربی اشعار او چنین است:^{۱۷}

به تحقیق در زیر خاک غزالی فروخفت، در حالیکه خورشید اقبالش از مشرق بخت طلوع کرده بود. ای روزگارا! ما یقین داریم که تو سواره‌ای در حالیکه افسارت گسیخته است، کارت ویران ساختن مقاصد ما است. چه بسا زیبارویان خرامنده بر روی زمینی که اکنون بدن‌های لطیف آن‌ها در خاک فرو رفته است. چه بسیار پادشاهانی که مردند و تخت و تاج و خانه بر آن‌ها گریست. اشک و دلم برای آن وادی خرسندکننده بلند مرتبه می‌تپد. او پایه دین خدا بود و فرزند پیامبر خدا بود و فرزندان بلندمرتبه و سرافراز او به او افتخار می‌کردند. او جوانمرد و روشن ضمیر و صاحب معرفت و خرد بود و به مردم دلسوز، کسی است که بر خاک افتاده و شهید شمشیر لبه‌های تیز و نازک است و دیدار با او به روز قیامت موکول شد. ای روزگارا! تو با کشتن او حالم را آشفته کردی و به یقین تو مردم را آزار می‌دهی و پراکنده می‌سازی. با مرگ چنین سیدی بر گونه‌های خوبی‌ها سیلی نواخته شد، و از چنین مرگی گریبان آرزوها دریده شد. آیا بعد از مرگ او شاخساری در بوستان به جنبش در می‌آید؟ و آیا بعد از او مشرق به نور خورشید تابنده خواهد شد؟ وقتی که دو چشمان او در شن‌های سرمه کشیده شد، پس جای شگفتی نیست که چشمان من خون بگیرد. شمشیر گردن‌بندی از خون به گردن او بست، در حالی که پیش از این با بخشش‌های او گردن مردم به گردنند آراسته می‌شد. دست او کلید همه قفل‌هاست، پس چرا پاهای او در سنگلاخ‌ها فرو بسته است. اکنون که رونقی از او وجود ندارد، جود و استواری بر حال او گریه می‌کنند. خداوند جایگاهش را سیراب کند و رحمت خود را به او

او بنمایاند؛ آن رحمتی که شاخسار طوبی در بهشت از آن سیراب می‌شود. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۶) ۱۸

در ادامه همین سوگنامه می‌نویسد:

بوقتی که اتفاق زیارت تربت آن حاتم دل افتاد، این دویستی بی‌رویتی بکسوت نظم مکتسی
گشت...:

ملکت همه در زیر نگین بود ترا	اقبال رهی جهان رهنین بود ترا
دیدي که چه کرد عاقبت در حق تو	گردون که وشاق کمترین بود ترا

نتیجه

با مطالعه و بررسی بخش کوچکی از تاریخ عهد مغول - معروف به تاریخ وصاف - به جنبه‌های اصلی کنش و واکنش دو جریان سیاسی مربوط به نیمه دوم قرن هفتم هجری پرداختیم. صف بندی دو جانبه بین ایش خاتون و سید عمادالدین و نیز سردرگمی مردم را در رد و یا قبول آن‌ها آشکار کردیم. مردم شیراز روزی به دفاع از سید پرداختند و روزی دیگر در کشتن او مشارکت کردند. راه و رسم سیاست پیشگی را پس از رسیدن به مقصود اصلی بیان کردیم؛ آنجا که سید عمادالدین را برای مردم باید کشت و یا مردم پس از قتل سید عمادالدین را باید امان داد.

در ضرورت طرح بحث گفته شد که همه تاریخ‌های قبل از دوره معاصر را غیر تحلیلی تصور کردن، ناشی از شتابزدگی و یابی‌دانشی است. در این گذر کوتاه، نشان داده شد که از متن تاریخ‌های روایی گذشته، کشف روش‌مندی و علت‌جویی امکان‌پذیر است.

توضیحات:

۱- درباره کتاب تاریخ وصاف و این مقاله یادآوری می‌کنم:

الف: تنها چاپ موجود از کتاب تاریخ وصاف، مربوط به چاپ بمبئی است و در سال

۱۳۳۸ به انجام رسیده است. با گذشت فاصله زمانی طولانی، هنوز کسی به سراغ تصحیح، شرح و چاپ مجدد این کتاب نرفته است.

ب: در ۱۳۴۶ خورشیدی دانشمند ارجمند، جناب آقای عبدالمحمد آیتی، تحریری از تاریخ وصاف را به چاپ رسانده است و نگارنده به این کتاب دسترسی پیدا نکردم ولی بر اساس نقل بعضی دوستان، کار ایشان نیز در ردیف کاری است که آقای دکتر منصور ثروت در کتاب تاریخ جهانگشای جوینی انجام داده است.

ج: طبیعتاً انتظار می‌رفت که تاریخ‌نگاران معاصر به سراغ این کتاب می‌رفتند. در بین تاریخ‌نگاران معاصر حسن پیرنیا در عهد مربوط به ایران قبل از اسلام باقی ماند و تنها عباس اقبال آشتیانی درباره تاریخ مغول و ایلخانی کتاب نوشت. کارهای پژوهشی زنده یاد اقبال آشتیانی نشان می‌دهد که امکان همه‌جانبه استفاده از متن برای ایشان مقدور نبوده است.

د: نگارنده با مراجعه به فارسنامه ناصری به نتیجه قطعی رسید که تنها حاج میرزا حسن فسائی، با سطح سواد و دانش و عربیت و ادبیت نیمه دوم قرن ۱۲ و نیمه اول قرن ۱۳، توانسته است از عهده فهم متن تاریخ وصاف بر آید.

ه: به گزارش ادوارد برون، دکتر ریو محتویات پنج جلد کتاب تاریخ وصاف را خلاصه کرده است. (برون، ص ۹۴)

۲- او تا کر کلیما ضمن طرح پرسش به پاسخ آن نیز پرداخته است. او در مقابل این پرسش که چرا ایرانیان باستان تا قبل از حضرت محمد (ص) - و همچنین مدت‌های مدیدی پس از آغاز دوره اسلامی - هیچ اثر تاریخی به مفهوم تاریخی یونانیان یا رومیان تألیف نکرده‌اند، پاسخ می‌دهد:

شاه به‌عنوان پدر و همسر و ارباب‌امر و نهی می‌کرد. تمام مردم مملکت در حکم رعایا بودند. شاه دیکه می‌کرد که چه مطالبی برای نسل آینده باید ضبط گردد. در ایران باستان فقط وقایع‌نامه سلطنتی وجود داشت و در خزانه نگهداری می‌شد. در نوشته‌های یونانی و یهودی

جسته و گریخته، از چنین تاریخنامه‌ای اسم برده شده است. به اندازه‌ای که تاریخ ایرانیان تحت نفوذ قدرت از بالا به پائین بوده است. در عمل یونانیان و اهالی مغرب آزادی وجود داشته است. به سیاحت رفتن و ثبت و ضبط وقایع و بنیادهای فلسفی را مطرح کردن جزء راه و روش آنها بوده است؛ درحالی که هیچ ایرانی به خود اجازه نمی‌داد، تاریخ بنویسد. (کلیما، ص ۴۸)

۳- نقطه شروع به کنارگیری روش جدید در تاریخ‌نگاری حاصل رویکرد به پژوهش‌های تاریخی در دوره پهلوی اول بود. کسانی چنین کاری را شروع کردند که اسلوب و روش علمی و مقایسه اسناد و مآخذ را از دانشمندان غرب آموختند. طرح مطالعه تاریخی در عهد پهلوی اول به شکل زیر ارائه شده بود؛ ولی بعضی از موارد آن به انجام نرسید:

الف - طرح تحقیق و نوشتن تاریخ ایران از ابتدا تا صدر اسلام توسط حسن پیرنیا؛

ب - از صدر اسلام تا استیلای مغول توسط سید حسن نقی زاده؛

ج - از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت توسط عباس اقبال آشتیانی. (آرین پور،

ص ۷۷)

۴- وصاف در عبارتی دیگر، شرف علم تاریخ را بیان کرده است. شرف علم تاریخ بدان است که گذشته را چراغ راه آینده قرار می‌دهد. اگر تجربه تنبیه می‌آورد و اگر انقلاب روزگاران گذشته پند و موعظه برای آیندگان است، پس سلامتی و جنگ، سؤد و زیان، بلندی و پستی و شیرینی و تلخی از تاریخ معلوم می‌شود. عین عبارت وصاف چنین است:

شرف علمی که بدان، مجازی احوال متقدم و کیفیت مال قرون متقدم

لمؤلفه [وصاف] سلماً و حرباً

نفعاً و ضرراً

جزراً و مداً

حلواً و مرّاً

معلوم شود و معنی:

کفی بالتجارب تأدیاً و تغلیب الاحوال عطفه

و ضوح یابد. (وصاف، ص ۶)

۵- بر اساس نظریات جدید تاریخی، تاریخ حکمی (اگر نه به مفهوم احکام ریاضی یا تعاریف کلی و ثابت) ارائه می‌دهد که فی حد ذاته به اندازه احکام نجوم و کالبدشناسی از وضوح و صراحت برخوردار می‌باشد. (گوردن چاپلند، ص ۱۲)

۶- حسینی فسائی درباره زمستان ۶۹۸ به نقل از محتوای صفحه ۲۱۵ تاریخ و صاف

می‌نویسد:

در زمستان این سال قطره باران از ابر نبارید و امید زراعتکاران از منفعت زمین بریاد رفته، آتش پریشانی در دلها زیاده کشید. آب از کاریزها برنیامد و چشمه‌ها خشکید، شتوی فاسد شد. صیفی باطل گردید. مردمان در پی نان به جان رسیدند و حدیث تسعیر با خداست را فراموش کرده، بر حکام نفرین کرده، مطالبه ارزانی داشتند و از این مطالبه نان بی‌نام‌تر و تسعیر بالاتر می‌گرفت تا چهل روز قرص نانی از دکه خباز درنیامد و چون تابستان رسید ویائی عظیم در عقب این بلای قحط بروز نمود و چندین هزار نفر از قحط و وبا در دارالملک شیراز چهره را در خاک تیره کشیدند. (فسائی، ص ۲۸۵)

نویسنده تاریخ و صاف در تحلیل خود خشکسالی بعد از ۶۸۳ را نتیجه کشته شدن مظلومانه سید عمادالدین دانسته است. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۷) او در سنجش زمان قبل از مرگ و بعد از مرگ سید می‌نویسد:

یک خروار گندم که در زمان حکومت سید صد دینار شیرازی بها داشت بمبلغ یک هزار و دوپست دینار اگر امکان یافت بودی در پرده ظلام بیع و شری کردندی و منت صلت بر مشتری ثابت دابستندی، مثل است که جان را هرچه خرنند، رایگان باشد. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۸)

در ادامه همین نوشتار، وصاف آورده است که "زیاده از صد هزار تن نفس از دارالملک و ولایات بواسطه غذا سر در حجاب خاک کشیدند...." (وصاف، ج ۲، ص

(۲۱۸)

۷- استیفاء در لغت به معنی تمام فراگرفتن و در اصطلاح، دیوان استیفاء مسؤول جمع آوری مالیات بوده است.

۸- نام اصلی کتاب تجزیة الامصار و توجیه الاعصار است. (مرتضوی، ص ۱۳۸)

۹- تفاوت کار جوینی با دیگر تاریخ نگاران عهد مغول آن است که جوینی تاریخ عموم ممالکی را که تحت امر مغول قرار داشتند، در کتاب خود ذکر کرده است. در صورتی که تاریخ نگاران بعد از او، مثل: وضاف الحضرة و خواجه رشیدالدین فضل اله بیشتر توجه خود را به ذکر وقایع ممالک تحت حکومت ایلخانیان - و گاهی هم چین - معطوف داشته و کمتر از ممالک دیگر گفتگو کرده اند (اقبال، ص ۴۸۶).

۱۰- دکتر ریو با نگاهی تجربه گرا، حس منش و قرن نوزدهمی با تاریخ و صاف برخورد کرده است. از اینکه لازمه باسوادی، خواندن منطق و فلسفه بوده است، جای تردید نیست. علاوه بر آن از یک عبارت دیباچه و صاف می توان به عقل محوری و صاف الحضرة پی برد. او در دیباچه می نویسد:

واجب الوجودی... که جوهر بسیط معلول اول را از خزانه خانه کنت کتراً مخفياً فاحیث آن

أعرف برون آورد و اول ما خلق الله العقل و باز از شاخ نوبر عقل فیاض گل نفس کل را به

صبا صنع صمدیت بشکفانید. (وصاف، دیباچه، ص ۲)

۱۱- نگارنده بر آن بود که بحثی را تحت عنوان "آموزه ها و عبرت ها" در مقاله

دنبال کند ولی نگرانی از به دراز کشیده شدن سخن مانع شد. تنها نمونه هایی از داوری و حضور فکری و اعتقادی نویسنده را در تاریخ و صاف می آوریم:

۱- زمانی که ابش با همدستی خواجه نظام الدین بزجان و مال مردم شیراز مسلط شده بود و روز به روز بر قدرت او افزوده می شد، و صاف در توجیه عمل سید عمادالدین برای رفتن به مرکز قدرت، یعنی تبریز، می نویسد:

و عاقل چگونه از دشمن غافل نشیند فکیف که کار او را در معرض ترقی و مکانت یابد و

روز بروز قدرت و شوکت زیاده بیند (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۲)

۲- وصاف درباره رفتار ریاکارانه اطرافیان سید عمادالدین نسبت به سید

می‌نویسد:

کبر و ریا صفت راندگان حضرت حق است و در جناب کبریا بغایت معقوت و در رحمت‌نامه مجید بر سیل به تکرار در چند جای اهل نفاق و تکذیب به ویل و ثبور مذکور

(وصاف، ج ۲، ص ۲۱۳).

۳- بشر علاقه فراوانی دارد تا عاقبت ستم را به چشم ببیند، حکمت ازلی به نوعی

پایان بدفرجامی قدرت‌ها را پیوسته در معرض دید حسی و غیرحسی قرار داده است؛ اما باور انسان در این مورد قطعی و یقینی نیست. وصاف الحضره سرانجام ناخوشایند و بدعاقبتی همه همدستان ابش را مورد تأکید قرار داده است؛ چه آنها که مردند، و یا در فقر و فاقه گرفتار شدند و... (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۷)

حیرت‌زدگی انسان برای دنیای امروز این است که در قرن بیستم نطفه‌های بحران‌زایی و بحران‌آفرینی قرن بیست و یک کاشت و داشت شده است و در روندی پیچیده گرگ‌ها در لباس میش فرورفته‌اند! به عبارتی، آیا چهره واقعی بحران‌آفرینان به ظاهر ضد باطل! در قرن بیست و یکم آشکار خواهد شد؟ خدا عالم است و بس!

۱۲- رقابت سیاسی و اقتصادی مقاطعه‌کاران باعث شده بود که آنان پیوسته با هم در کشاکش باشند. بعضی موارد در ضمن مقاله بحث شده است، ولی در این مجال، تحلیل قتل سید جمال‌الدین، پسر عم سید عمادالدین، را می‌آوریم. سید جمال‌الدین به پروا پیشگی مشهور بود و هرگز فکر نمی‌کرد که از طرف اتابک ابش آسیب ببیند. پس از مرگ سید عمادالدین او را به درگاه اتابکی احضار کردند. او - به تعبیر وصاف - بی‌تدبیر و تفکر به درگاه مبادرت نمود و جانب جزم - که سنت ارباب کیاست و فطانت است - مهمل ماند. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۶)

اتابک درباره زنده ماندن و یا مرگ او با نزدیکانش مشورت کرد. یکی از مشاوران

ابش با این تحلیل دستور قتل سیدجمال‌الدین را صادر کرد؛ از نظر او سیدعمادالدین وسعت مال نداشت و به علت داشتن صفت بی‌باکی، برخلاف خواسته عقل در کارها اقدام می‌کرد، اما جمال‌الدین، هم قدرت اقتصادی دارد و هم تیزهوشی، و اگر در فکر انتقام از خون سید مظلوم باشد، از نظر عقلی و شرعی مورد سرزنش قرار نخواهد گرفت. تصمیم نهایی در رأی شاهنشاهی است! پس مأموران آتابکی سید جمال‌الدین را در تاریکی شب به بیرون شهر بردند و هلاک کردند. جسد او را در گودالی انداختند به طوری که اثر آن هرگز ظاهر نشد! جالب است بدانیم که درباره مرگ او چه گفتند: روز دیگر گفتند:

از محبس بگریخت (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۷).

۱۳ - برای نمونه چگونه شد که عروس خان! به یارغو (دادگاه مغولان) به تبریز کشیده شد؟ گفته شد که بوقادر دستگاه سیاست ارغونی حامی سیدعمادالدین بود. از قول وصاف بخوانیم:

و صورت حال چنان بود که پسرش [پسر سید] هنوز درجه بلوغ نیافته با بعضی نواب و

خدم‌گریخته قاصد اردو شد و... استغاثت به خدمت بوقا برد. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۹)

در نقطه مقابل، اولجای خاتون، حامی ابش در دستگاه ارغونی بود. وقتی ایلچی به شیراز فرستاد تا از وضع درست و واقعی ابش گزارش تهیه کند، چگونه شد که حکم برلیغ فراموش شد:

ایلچی چون به شیراز رسید گوئی به یک جرعه آب رکناباد آتش هیجان او [ایلچی] فرو

نشست و احکام برلیغ فراموش کرد. (وصاف، ج ۲، ص ۲۱۹)

۱۴ - میان آنچه کشف اصطلاحات الفنون نوشته است، با آنچه که در شاهنامه فردوسی و در این متن درباره محضر آمده، تفاوت دیده می‌شود. محضر امضاء کردن، نوعی گواهی دادن به اقتدار قدرت حاکم و یا تأیید حکم حکومتی بوده است. درحالی که کشف نوشته است: ورقه‌ای است که شرح حضور متخاصمین نزد قاضی روی

آن نوشته شود، از قبیل گفتگوی طرفین از اقرار یا انکار... در متن وصاف، محضر صورت جلسه مجرمانه‌ای است که توسط دار و دسته ایش برای قتل سید نوشته شد.

(دهخدا، ذیل مخضر)

۱۶ - تنها شمشیر گناهان را پاک می‌کند.

۱۷ - فرمان‌هایی که از چنگ‌گیز صادر شده بود، مبنای اداره حکومت مغولان بود و به آن یاسا می‌گفتند.

۱۸ - به علت کوتاه کردن نوشته از آوردن متن عربی خودداری شد.

منابع و مأخذ:

- آرین‌پور، یحیی. از نیما تا روزگار ما. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
- احمدی، بابک. از نشانه‌های تصویری تا متن. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱.
- ارسطو. فن شعر. ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول، جلد اول. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷، ج ۳.
- براون، ادوارد. تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی). با ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت. تهران: کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۳۹.
- بهار، محمدتقی. سبک‌شناسی، ج ۳. تهران: انتشارات امیرکبیر، بی‌تا.
- پیرنیا، حسن. تاریخ باستانی ایران. تهران: بی‌تا، ۱۳۰۶.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن. فارسنامه ناصری. تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسائی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- دانشنامه ایران و اسلام. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.
- ریکور، پل. زندگی در دنیای متن. ترجمه بابک احمدی. تهران: نشر مرکز، بی‌تا.
- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات ایران، جلد ۳. تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۸، ج ۵.
- قزوینی، محمد. مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی. لیدن: انتشارات بامداد، ۱۳۲۹.

کلیما، اوتاکر. تاریخچه مکتب مزدک. ترجمه دکتر جهانگیر فکری ارشاد. تهران: انتشارات توس،

۱۳۷۱.

گوردن، چایلد. تاریخ. ترجمه سعید حمیدیان. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵.

مرتضوی، منوچهر. تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران. تهران: کتابفروشی تهران، ۱۳۴۱.

میرخواند. روضه الصفی. تهران: بی نا، ۱۳۳۹، ج ۴.

وصاف الحضرة (ادیب شهاب‌الدین عبدالله شیرازی). تاریخ و صاف. نسخه چاپ بمبئی. تهران: انتشارات

کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۸.

یزدگردی، امیرحسین. مقدمه فقه المصدور. بی جا: نشر ویراستار، ۱۳۷۰، ج ۲.